

نشست هشتاد و هفتم - بخش دوم - تدبر در سوره مبارکه یس

فضیلت سوره مبارکه یس

بسم الله الرحمن الرحيم

ما بنا داشتیم در این سفر باب سوره مبارکه یس را باز کنیم که بدانیم از گنجینه‌ی بی‌انتهای این سوره‌ی مبارکه رزق ما چیست و چه حقایقی را باید برای زندگی‌مان بگیریم و استفاده کنیم. در این سفر بخشی از این سوره‌ی مبارکه را کار می‌کنیم و اگر لازم باشد نشست یا نشست‌های دیگری هم به این سوره اختصاص می‌دهیم؛ چون سوره یس سوره‌ای بسیار بلند و با عظمت است و خیلی به آن تاکید شده و روایات فراوانی در مورد این سوره هست. در عظمت این سوره‌ی بسیار بزرگ شاید اشاره به همین یک روایت کافی باشد که فرمودند: "کسی که سوره‌ی مبارکه‌ی یس را یکبار قرائت کند، دوازده ختم قرآن به حساب می‌آید." (همانطور که می‌دانید کسی که سه بار سوره توحید را قرائت کند، یک ختم قرآن به حساب می‌آید. کسی اگر یکبار سوره حمد را قرائت کند، یک ختم قرآن به حساب می‌آید.) البته از روی روایات نمی‌شود اهمیت این سوره‌ها را فهمید؛ مثلاً بگوییم این سوره دوازده برابر سوره مبارکه حمد است. نه، اینطوری نیست. این‌ها نشانه‌هایی است برای فهمیدن اهمیت سوره‌ها و تأثیری که قرار است بر نظام زندگی انسان بگذارند.

نکته‌ی دیگری که اهمیت سوره یس را برای ما مهم و جذاب می‌کند این است که، همانطور که می‌دانید در نمازی که به صورت عمومی برای زیارت اهل بیت ذکر شده و بخصوص در نماز زیارت حضرت علی بن موسی الرضا(ع)، قرائت سوره مبارکه‌ی یس ذکر شده؛ یعنی شما وقتی به زیارت امام می‌رسید لازم است که آنجا سوره‌ی یس بخوانید. حالا این سوره‌ی یس چیست که خواندن آن مثل ختم قرآن است؟ چرا می‌گویند هرکس گمشده‌ای دارد، سوره‌ی یس بخواند تا گمشده‌اش را پیدا کند؟ چرا می‌گویند در زیارت هریک از اهل بیت، مخصوصاً وجود نازنین حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) این موضوع به طور ویژه جزء نماز زیارت است؟ اینها یک توجه اولیه را ایجاد می‌کند و لازم است بیشتر سوره را بخوانیم تا بدانیم مفاد سوره چیست و سوره اساساً به چه موضوعی پرداخته که اینقدر خواص ویژه و قابل توجهی را برای سوره گفته‌اند. ما ایرانی‌ها هم توجه ویژه‌ای به این سوره داریم و یس خوانی مثل ختم انعام جز برنامه‌های بسیاری از محافل خانوادگی و محلی است؛ و علت رواج این یس خوانی هم از جمله مواردی است که نمی‌دانیم از چه زمانی وبوسیله‌ی چه کسی این مورد رواج پیدا کرده؛ اما خدا را شکر که بر سر سفره‌ی زندگی ما اینقدر سوره‌ی یس هست.

در ابتدای جلسه‌ی اول لازم است یک دور سوره یس را برایتان بخوانم و در جلسات بعدی که بعد از ظهر و فردا خواهیم داشت، می‌خواهم روی دو تا از محورهای موضوعی سوره‌ی یس توجه و تاکید کنم که خیلی مهم و کلیدی است. البته در این جلسه هم به آن اشاره می‌کنیم ولی آنجا بیشتر به آن می‌پردازیم. این سه موضوع را به صورت ویژه بررسی می‌کنیم: ۱- اهمیت انذار و جایگاه آن، ۲- حیات طیبه و ۳- رجل یسعی

شروع به خواندن سوره‌ی یس می‌کنیم. هرکس گمشده‌ای در دل دارد در ذهنش بیاورد تا به برکت این سوره ان شا الله خبری از گمشده‌اش بگیرد و آن را پیدا کند. در روایت، کلمه‌ی "ضالّه" گفته شده، که در عربی به معنی گمشده است. اگر کسی گمشده‌ی معنوی دارد هم می‌تواند آن را در ذهن داشته باشد، چیزی که اگر آن را پیدا کند واقعا خوشحال می‌شود.

مروری بر مطالب سوره مبارکه یس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ﴿۱﴾

وَأَلْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾

عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾

قسم به قرآن حکیم. حکیم به معنی قرآن دارای حکم است. یعنی قرآنی که برای لحظه لحظه‌ی زندگی انسان دستورالعمل و برنامه دارد و هیچ لحظه‌ای از زندگی انسان را خالی از برنامه و دستورالعمل قرار نداده است.

قسم به قرآن حکیم (که)، ای پیامبر، تو از فرستاده‌شدگان (رسول) هستی. رسولی که علی صراطِ مُسْتَقِيمٍ است؛ یعنی او بر صراط مستقیم تفوق دارد؛ یعنی اوست که صراط است. اگر خواستیم صراط مستقیم را پیدا کنیم، او را نگاه کنیم، او می‌شود صراط مستقیم. جهت‌گیری او، مبانی او، اعتقادات او، رفتار او، شاکله‌ی صراط مستقیم است. صراط قرآنی که نازل شده از جانب عزیز رحیم است. وقتی می‌گوید نازل شده از جانب عزیز رحیم، یعنی به واسطه‌ی تمسک به این کتاب، انسان از عزت و رحمت بهره‌مند می‌شود. یعنی به انسان افاضه فیض می‌شود.

این آیات ابتدایی سوره خیلی قابل توجه هست. قرآن کتابی است که برای لحظه لحظه‌ی زندگی انسان دستورالعمل دارد، به واسطه‌ی پیامبر آمده، تبیین‌کننده‌ی صراط مستقیم است و عزت و رحمت به واسطه‌ی آن نازل می‌شود.

لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾

این کتاب با این عظمت نازل شده تا انذار بدهد؛ یعنی از خواب غفلت بیدار کند، آدم‌ها را هشیار کند و از این بی‌تفاوتی، بی‌توجهی و نسیان خارج کند. همه‌ی اینها کار انذار است. به بیدار کردن، انذار می‌گویند. یک

مثال خیلی جالب انداز، آن کاری است که پزشکان اورژانس انجام می‌دهند. مریض به اورژانس وارد می‌شود در حالیکه قلبش از کار افتاده، پزشکان اورژانس اولین کاری که می‌کنند این است که یک مشت می‌زنند به دنده سمت چپ که حتی ممکن است با این کار دنده بشکند؛ برای اینکه با شوکی که می‌دهند قلب به حرکت بازگردد. اگر نشد، ماساژ قلبی و اگر باز هم نشد، شوک می‌دهند. به همین کارها انداز می‌گویند. انداز یعنی به قلبی که از حرکت افتاده، ضربه‌ای می‌زنیم تا به حرکت بازگردد. این مثال مادی بود. به لحاظ معنوی، انداز وقتی است که غفلت آدمی را خموده کرده و یک حق، بیان حقیقت و موعظه، زندگی را به او باز می‌گرداند. او به خود می‌آید و می‌گوید چرا من باید اینطور زندگی کنم؟ چرا باید این کار را انجام دهم؟ چرا باید اینجا باشم؟ کارکرد قرآن انداز است. کارکرد قرآن بیدارسازی، ایجاد حیات و زنده کردن است. به این کارها انداز می‌گویند. جالب است که در اینجا گفته شده قرآن آمده است انداز بدهد: قَوْمًا مَا أَنْذَرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ. از اینجا مشخص می‌شود انداز در برابر غفلت است. یعنی غفلت این انسان‌ها سابقه‌ی تاریخی دارد و سالیان سال است که اینها در غفلت زندگی می‌کنند؛ ولی خدا از هیچ قومی ناامید نمی‌شود و باز آن قوم را انداز می‌کند و تلاش می‌کند آن قوم از غفلت خارج شوند.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

ولی قلبی که با انداز بیدار نشود، واضح است که به هلاکت می‌رسد. قلبی که باشوک برنگردد، دیگر می‌میرد. وقتی انداز نتواند کسی را زنده کند، طبیعتاً هلاکت در آن اتفاق می‌افتد.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ﴿٨﴾

اینطور می‌شود که بر گردن آنها اغلال قرار می‌گیرد. آدم‌ها وقتی بیدار نمی‌شوند و در غفلت غور می‌کنند، به مرور ظرفیت‌های هدایتی‌شان از دست می‌رود، غُل و زنجیر به گردنشان می‌افتد و گوششان سنگین می‌شود. طبیعی است که وقتی انسان با انداز و حقیقت زنده نشود، در آن غرق می‌شود؛ تا جایی که...

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

یک پرده می‌افتد جلو و یک پرده می‌افتد عقب و دیگر هیچ چیزی را نمی‌بینند.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

و از آن به بعد فرقی نمی‌کند به آن شخص انداز بدهی یا نه؛ چون کسی که مرده را اگر ماساژ قلبی هم بدهی، دیگر زنده نمی‌شود. اگر غفلت به هلاکت منجر شود، دیگر زنده نمی‌شود. این آیه را در دوران دفاع مقدس می‌خواندند که جلوی چشم دشمنشان پرده بیافتد و آنها را نبیند. دیده شده دوستان در طرح ترافیک که وارد می‌شوند هم این آیه را می‌خوانند ولی اشتباه می‌کنند؛ چون نیروی مقابل، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران است! این آیه برای انسان کافر است و برای آدم مومن این آیه را نباید بخوانید. می‌گویند پس چکار کنیم؟ یک

راهش این است که از جلوی دوربین عبور نکنید. اگر خواستید عبور کنید -البته نباید این کار را بکنید- ولی آدم در جاهایی که خطایی می‌کند، به یا ستار العیوب پناه می‌برد؛ چون او دارد خطا می‌کند و باید عیبش را بپوشاند. این آیه را برای دشمن که کافر است، می‌خوانند تا نبینند. حالا بعضی برای مامان بابای خود هم می‌خوانند! این کارها را نکنید.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

انذار روی کسی اثر می‌گذارد که اهل تبعیت از ذکر باشد. تا کسی اهل تبعیت از ذکر نباشد انذار هیچ اثری روی او نمی‌گذارد. مثل اینکه شما یک شوکی به قلب بدهید، این قلب یک حرکتی بکند، بعد دوباره بایستد؛ شما که نمی‌توانید تا قیامت شوک بدهید! این قلب کار نمی‌کند! این تبعیت می‌خواهد! آدم باید از آن چیزهایی که می‌داند و به یاد می‌آورد، تبعیت کند. بعد هم از پروردگار رحمانش خشیت داشته باشد! خشیت یعنی ترس همراه با پذیرش و حق‌پذیری. خشیت مثل چی می‌ماند؟ مثل اینکه اگر من یک لیوان آب بگذارم این جا و به شما بگویم که خیلی وقت است این آب اینجا بوده، یکی هم رد شد و چیزی در آن ریخت، شما دیگر این آب را نمی‌خورید؛ چرا؟ چون عاقل هستید، یک نگرانی با مراقبت در شما به وجود می‌آید. انسان عاقل اهل خشیت است. یک نگرانی درست! نگرانی عاقلانه! نه که نگرانی خشیت است، نه! خشیت نگرانی عاقلانه مبتنی بر حق است. راست می‌گوید این خطرناک است، پس آدم نمی‌خورد. آدمی که چنین خشیتی نداشته باشد، شما آن را عاقل نمی‌دانید؛ یعنی خشیت نداشتن نشانه بی‌عقلی است. انسان باید از خدا خشیت، مراقبت و پرهیز داشته باشد. خداست! مبادا در مقابل دیدگان خدا و در محضر خدا انسان گناه بکند! این می‌شود نشانه انسان عاقل! به این آدم اگر انذار بدهی، فایده دارد؛ چون اساساً خشیت دارد. وگرنه شما آدمی را که همچین مراقبتی ندارد را هر چقدر هم انذار بدهید، فایده ندارد و کار خودش را می‌کند.

تقوا به معنای مطلق کنترل است که البته معنای دقیق ترش این است که: ایمانی که در صحنه عمل می‌آید و در شما نوعی حفظ و حراست ایجاد می‌کند. خشیت ولی حق‌پذیری است. نتیجه‌ی خشیت تقوا است! شما تا نگرانی برای به وجود نیاید که مراقبت نمی‌کنی! به آن حال نگرانی که در شما مراقبت ایجاد می‌کند، خشیت می‌گویند. لذا هر جا خشیت نباشد، حتماً آنجا تقوا نیست. ترس برای تقوا معنی درستی نیست.

معنای تقوا ایجابی است؛ به معنای کنترل و مراقبت است که چون مبتنی بر ترس شکل می گیرد به آن ترس می گویند. اما آن نگرانی که در شما مراقبت ایجاد می کند واژه اش خشیت می شود.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

چرا آدم از خدا باید خشیت داشته باشد؟ چون که هر حیات و مماتی در نظام الهی به واسطه خدا رقم می خورد. و تمام آن چیزی را که هرشی در عالم رقم می زند، کتابت و هر چیزی در امام مبین احصا شده است. اینجا در تفاسیر می گویند: امام مبین، اسم دیگر همان کتاب است. چرا اسم کتاب است؟ کتاب مثلاً نوشته شده، من یک بار از روی یک مطلبی می نویسم، بار بعد به این مراجعه می کنم و بر اساس آن کاری انجام می دهم؛ اینجوری این کتاب نقش امام پیدا می کند. چرا؟ چون جلودار من می شود و من بر اساس آن عمل می کنم. کتاب در قرآن خیلی جاها به اسم امام آمده است. امام یکی از صفات کتاب است. درست هم هست، کتاب امام و پیش رو قرار می گیرد و بر اساس آن عمل می کنیم. پس اینجا امام به معنی کتاب است. البته در تفاسیر روایی به وجود امام هم نسبت داده اند. اینکه به امام نسبت می دهند، وجه کتاب بودن امام را می گویند. یعنی این آیه وجه امام بودن کتاب و وجه کتاب بودن امام است. یعنی اگر کسی با این آیه به محضر امام خواست برود، باید بداند امام یک مجموعه قوانین ثابت در زندگی است؛ یعنی اگر شما خدمت حضرت حجت یک وقتی برسید و در کنار ایشان زندگی کنید، می بینید ایشان یک قاعده ها و چارچوب هایی برای زندگی دارند. بعد از مدتی دستتان می آید. مثلاً او هرگز دروغ نمی گوید، هرگز از مکر استفاده نمی کند، سلم برایش مهم است و... ؛ بعد می توانیم کتابش را بنویسیم. گویی او کتاب است. این آیه در این زمینه خیلی شاخص و جالب است.

آیات اول سوره: یک کتابی به واسطه رسولی می آید؛ کتاب و رسول یکی و تبیین کننده صراط هستند. اصلاً صراط را از آنها می فهمیم و این ها آمده اند که انسان را از این حالت غفلت، خمودگی، کسالت و مردگی نجات و تکان بدهند تا از این حالت بیرون بیاید. یعنی درمان همه قلب های افسرده و ناراحت سوره مبارکه یاسین است. هر کسی احساس می کند قلبش گرفته، ناراحت است، نفسش بالا نمی آید و احساس می کند

دارد زندگی کوفت و زهر مار می شود، باید خودش را با سوره یاسین زنده کند. این سوره اصلاً موضوعش این است. حالا این اتفاق چگونه می افتد؟ فرازهای بعدی سوره.

دسته بعدی آیات ماجرای معروف رجل یسعی است:

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا رَبَّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُم لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

خدا رسول فرستاد، اینها قبول نکردند. یکی دیگر فرستاد، سومی را هم فرستاد که دیگر سه قبضه بشود بازهم قبول نکردند. رسولان گفتند که ما آمده ایم که شما را متذکر شویم. آنها گفتند: نه، شما یک آدمی مثل ما هستید دیگر! رسول چیست؟! اصلاً خدا چیزی نفرستاده است! این مسائل چیست؟! اینها هم گفتند: ما بالاخره وظیفه مان یک ابلاغ است! مثل معلم! آنچه شرط بلاغ است است با تو گفتیم، می خواهی بپذیر و درس بخوان، نمی خواهی درس نخوان. هم آینده ات به خودت بستگی دارد، هم آینده برای تو است به من ربطی ندارد؛ خوب باشد برای خودت خوب است، بد هم باشد برای تو بد است. آینده تو هیچ تاثیری در خوب و بد بودن من ندارد! خودت هستی و آینده ات! حالا دیگر هر جور خواستی تصمیم بگیر. این می شود بلاغ! معلم کارش به بلوغ رساندن است.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

جواب اینها خیلی جواب هولناکی است! می گویند: اصلاً هر چه بدبختی در شهر ما هست، به خاطر شما پیامبران است! اگر بارون نمی آید، اگر ترافیک شده، اگر گرانی هست و... همه اش تقصیر شما پیامبران است! اصلاً شما زندگی ما را به هم ریختید! ما داشتیم مثل بچه آدم زندگی می کردیم. دوران محمدرضا شاه مرحوم، داشتیم قشنگ و خوش زندگی می کردیم. حالا پیامبر بنده خدا دعوت کرده است دیگر! مگر بد می گوید؟ یک وقتی می گوئیم: تقصیر مثلاً فلانی است که بد عمل کرده است، این حرف درسته. یک وقتی می گوئیم: تقصیر دین است. دین که کاری نکرده، دین دعوت کرده است دیگر! تهش این است که باید بگوئید فلانی چرا بد عمل کردی؟ نباید بگوئیم دین چرا این حرف را زده است! دین مگر به چه چیزی دعوت کرده

است؟ دین مگر جز این است که انسان‌ها را دارد به کمال دعوت می‌کند؟ تهش این است که فردی که نماینده اجرای دینی بوده، اشتباه کرده است! یعنی آخر آخر آخرش شما باید از او شاکی باشید؛ دین چرا؟ رسول هم اینجوری است! رسول خود دین است! آن وقت کار به جایی می‌رسد که به پیامبرها می‌گویند که اگر دست از دعوتتان بر ندارید، سنگسار تان می‌کنیم! این همه واکنش شدید؟! یک انسانی آمده شما را به تفکری دعوت کرده، چرا این قدر برخورد افسار گسیخته؟ چون آدمی که انذار نشود و با کلام حق بیدار نشود، قلب خاموش بعد از یک مدت هی سخت و سخت‌تر می‌شود! قساوت پیدا می‌کند!

قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

انبیا می‌گویند: این بدشگونی‌ها و اتفاقاتی که دارد می‌افتد، حاصل عملکرد خودتان در زندگی است! اسراف کرده اید، این طوری شده است؛ کاری به دین ندارد که!

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

از بیرون برج و باروی شهر، مردی دوان دوان خودش را رساند؛ برگشت و گفت: چرا از این رسولان تبعیت نمی‌کنید؟

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

چرا تبعیت نمی‌کنید از کسی که از شما هیچ اجری نمی‌خواهد! ببینید ایمان شما سودی برای او ندارد. چه این که حرفش را نگاه کنید، خودش آدم هدایت یافته‌ای است! شیوه زیستش را نگاه کنید! چرا این قدر مخالفت با دعوت دین هستید؟

وَمَا لِي لَأَ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

چه دلیلی وجود دارد که من خدا را عبادت نکنم؟ به چه بهانه‌ای من خدا را عبادت نکنم؟

أَتَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَّا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾

یعنی واقعاً بروم کسی را پرستش کنم که اگر خدا بخواهد به من ضرری برساند، هرگز نمی‌تواند جلوی آن ضرر را بگیرد؟ شما که می‌بینید که نظامات قدرت ندارد ضرر را از تو برگرداند، به چه بهانه‌ای؟

إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٤﴾ واقعا اگر چنین کاری کنم انسان گمراهی هستم.

إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾ پس من به خدا ایمان آوردم، حرفم را بشنوید.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾

به او گفتند وارد بهشت شو! این نشان می دهد که آن بنده خدا را شهیدش کردند! چون همین طوری داشت این حرف ها را می زد، به او گفتند که وارد بهشت شو؛ این نشان می دهد که آن بنده خدا را شهیدش کردند. رسولان را که نمی توانستند بزنند ناکار کنند! رسول است بالاخره! به این بنده خدا ولی رحم نکردند! این که آمد وسط میدان از رسول دفاع کرد، وسط حرف زدنش زدند. در روایات هم آورده اند که به طرز خیلی فجیعی ایشان را شهید کردند. این افراد جزو شهدای جهاد تبیین هستند، شهدای جهاد تبیین.

سوال: با توجه به اینکه فرمودید وظیفه رسول بلاغ است، رسول تا کجا انذار را ادامه می دهد؟

رسول تا جایی که بتواند این کار را می کند. یک پدر و مادر تا کجا بچه شان را دعوت می کنند؟ از کجا دست می کشند؟ پیامبر ها از پدر و مادر و معلم ها هم بیشتر هدایت می کنند. پیامبر هیچ وقت از هدایت ناامید نمی شود. ممکن است جایی برگردد بگوید: ذرنی! ذرنی هم خودش جمله عتابی است. ذرنی های قرآن اینطوری است: مثل اینکه شما مدیر می آید سر کلاس، به معلم می گوید ول کن این بچه ها را درس نمی خوانند! این را نمی گویند که واقعاً معلم بلند شود برود! منظور این است که اگر بخواهید اینجوری ادامه دهید، توفیق این معلم را از دست می دهید! یعنی این جمله هم خودش ضربه است؛ چرا این را می گویم؟ دلیلش سوره مبارکه زخرف است: «أَفَنْضِرُ بَعْضُكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا». شما فکر می کنید با ایمان نیاوردن تان خدا دست از این که ذکرش را بفرستد می کشد؟ هرگز! خدا هرگز این کار را نمی کند! شما هیچ وقت از ادامه دادن نمی توانید منصرف شوید! ولی شیوه ادامه دادن لزوماً این نیست که موضوع را آدم در چشم طرف بگوید! شیوه تغییر می کند، اما اصل ادامه دادن تمام نمی شود. یک پدر و مادر و معلم اگر هیچ کاری نتواند بکند، شب بلند می شود زار زار گریه و دعا می کند؛ رها نمی کند، شیوه ی پیگیری اش را عوض می کند.

سوال: اینکه می گویند انسان باید خودش را اصلاح کند، تا کجا اثر می گذارد؟

بسیار اثر دارد. شما تا موقعی که در حیات هستید، باید به این مسیر ادامه دهید. بگویید فردا بهتر از امروز می شوم، شاید اثر بگذارد.

سوال: چرا در سوره نگفته است «رجل مهتدی» یعنی هدایت یافته؟ چرا رجل یسعی؟

تلاشگری این آدم در رابطه با هدایت برای خدا موضوعیت دارد. خدا می‌خواهد نفس نفس زدن آن آدم را

نشانتان بدهد. این برایش مهم است. انسانی که برای هدایت دیگران نفس نفس زد.

روایات تاریخی‌اش خیلی روایات متقنی نیستند. چیزی که گفته می‌شود این است که بعضی‌ها می‌گویند

این‌ها از رسولان دعوت کنندگان به حضرت عیسی و بعضی‌ها می‌گویند بین حضرت موسی و حضرت عیسی

هستند. (رجل یسعی) را هم نقل می‌کنند، حبیب نجار، یک آقای که اسمش حبیب و پیشه‌اش هم نجاری

بوده است. آنجا می‌گویند قبل از اینکه رسول‌ها بیایند شهر، ایشان بیرون شهر زندگی می‌کرده است. نقل

می‌کنند چون مردم خیلی اهل اسراف بودند، بین آن‌ها زندگی نمی‌کرد. تا اینکه وقتی خبردار می‌شود که

رسول‌ها می‌آیند و مردم جواب نمی‌دهند، این موضوع مضطربش می‌کند. راه می‌افتد می‌آید در شهر با این

موضوع که این‌ها دیگر رسول هستند، حرف این‌ها را گوش بدهید؛ قبلا هم دعوت‌هایی انجام می‌شده و

مردم گوش نمی‌دادند. روایت‌هایی در خصوص جایگاه ایشان وجود دارد. انشالله یک جلسه در خصوص

شخصیت رجل یسعی، با توجه به سوره، نه به لحاظ تاریخی، صحبت می‌کنیم.

سوال: آیا انسان می‌فهمد چه زمانی به نفس نفس افتاده و رجل یسعی شده است؟

انسان هیچ وقت نمی‌فهمد که رجل یسعی شده است. خدا این اسم را به فرد می‌دهد. ما همیشه عبد قاصر

مقصر ضعیف ذلیل مسکین مستکین دعای کمیل هستیم. در نظام عالم اینطور نیست که بیایند اعلام بکنند

ای عالم بزرگوار... از این خبرها نیست. این اسم‌ها را دم مرگتان به شما می‌دهند. به حول و قوه الهی دم

مرگ که خواستیم از این دنیا برویم می‌گویند: عجب انسان مومنی. نه اینکه مردم بگویند، کاری به حرف

مردم ندارم، خدا می‌گوید. وگرنه تا قبل از آن آدم نمی‌داند اصلا حتی آیا عاقبت بخیر می‌شود؟ چه برسد به

این ماجرا. دلیلش هم آیات قرآن است که حضرت یوسفی که از تمام آن صحنه‌های پرتلاطم به صورت یک

فرد مبرز شاگرد اول بیرون آمده است، باز می‌گوید: خدا! توفنی صالحا. می‌میرم، صالح بمیرم! یعنی

یوسفش نوشابه برای خودش باز نمی‌کند که ما مجاهدان راه خدا... از این خبرها نیست! انشالله موقعی که به

رحمت خدا رفتید خودمان یک مجلس برای شما می‌گیریم در مورد شایستگی‌هایتان صحبت می‌کنیم. تا قبلش از این خبرها نیست.

شما در زندگی مجاهدانه یک چارچوبی داری که باید بر اساس توحید باشد، هوای نفس نباشد و... این‌ها شرایطی هستند که اگر کارهایی که انجام می‌دهید براساس آنهاست، پس مسیر را دارید درست می‌روید. این را باید با حجت‌هایتان بسنجید. همان معیارهایی که جلسه پیش گفتیم. آن معیارها مبنای این هستند که ببینید اصلا مسیر را درست می‌روید؟ چون طبیعتا آدم نمی‌تواند در هر مسیری سعی کند. باید در مسیر درست سعی کند. این را باید از روی آن معیارها شناسایی کنید.

سوال: یک مدت دنبال این استاد می‌رویم، بعد می‌رویم دنبال آن یکی استاد و...، تا کی ما اینطوری بچرخیم و جا به جا بشویم؟

انسان اساسا قرار بوده فقط به کتاب خدا مراجعه کند. قرار نبوده اینطور کند که استاد محور و بدون کتاب باشیم! من و شما اگر کتاب داشته باشیم و براساس کتاب زندگی کنیم، آن وقت اگر به یک آدمی هم مراجعه کنیم مثل آقای چیت‌چیان و ایشان خطایی هم بکنند، من چون کتاب دارم خطای او را می‌فهمم. لذا او را در حوزه‌ای که یک عمل مطابق کتاب انجام می‌دهد، تبعیت می‌کنم. ما مشکلمان این است که کتاب محور زندگی نمی‌کنیم.

آدم‌ها خودشان قرآن نمی‌خوانند، می‌روند پای جلسه تفسیر آقای چیت‌چیان؛ به این نمی‌گویند قرآن خواندن! شما خودتان باید قرآن بخوانید. من این جمله امام خمینی را برایتان می‌گویم که فکر کنم تا حالا چهارصد بار در این جلسات در طی این ده سال گفته‌ام؛ چون خیلی مهم است. حضرت امام فرمودند: «بزرگترین حجاب استفاده از قرآن در تاریخ اسلام این بوده است که با چوب تفسیر به رای بر سر قرآن زده‌اند و گفته‌اند مردم سراغ قرآن نروند؛ علما قرآن بخوانند، مردم سراغ علما بروند.»

این را من نمی‌گویم! این را امام خمینی رضوان الله تعالی علیه مجتهد جامع شرایط در کتاب مصباح الهدایه به قلم خودشان گفته‌اند. بزرگترین حجاب این بوده که ما گفتیم مردم قرآن نخوانند! آقایان دیگر بخوانند، اینان بروند پامنبری آن‌ها بشوند. خب اشتباه است دیگر! آدم‌ها خودشان باید قرآن بخوانند. اصلا شما اگر

این کار را نمی‌کنید، چطور مسلمان هستید؟ امام می‌گویند بر هر مسلمانی واجب است! خودش قرآن را بخواند، بفهمد و آن را در زندگی پیاده کند.

معلوم است که ما ناقص می‌فهمیم. الان ناقص می‌فهمی؛ یکسال دیگر اگر این مسیر را ادامه دهی، بهتر می‌فهمی؛ اگر ادامه دهی، دو سال دیگر بهترترتر می‌فهمی. بالاخره پیشرفت می‌کنید دیگر! ولی وقتی من و شما کتاب نداریم و فقط داریم سخنرانی می‌شنویم، اینکه نظام معرفتی نمی‌شود! نظام معرفتی براساس کتاب است. ببینید «یس والقرآن الحکیم». قرآن است که حکیم است. من که حکیم نیستم. شما باید آنقدر قرآن بخوانید که اگر من اشتباه داشتم، اشتباه من هم از قرآن پیدا نکنید.

از همه اینها مهم‌تر! فردایی که حضرت حجت ظهور می‌کنند، از کجا می‌خواهید بفهمید واقعا امام زمان هستند و فقط ادعا نیست؟ چطوری می‌خواهید تشخیص بدهید؟ با چه چیزی می‌خواهید مقایسه کنید؟ انتظار دارید معجزه بیاورد و خرق عادت کند که بشناسیدش؟ مثلا شبکه‌های مختلف اعلام کردند: «مهدی فاطمه در جوار مکه اعلام کرد که من آمدم». شما از کجا می‌فهمید که باید بخندید یا باید جدی بگیرید؟ با چه چیزی مقایسه می‌کنید؟ چه کار می‌کنید؟ ما اصلا به این‌ها فکر نمی‌کنیم. حتما وقتی می‌آید، طوری می‌آید (ببخشید اینطور می‌گویم، خیلی عذر می‌خواهم) مثل بتمن می‌آید. یعنی شما واقعا فکر می‌کنید امام زمان اینطوری می‌آید؟ عالم اینقدر مسخره است؟ یکی بیاید دوتا پشتک بارو بزند، نورش عالم را بگیرد، اصلا نتوان به آن نگاه کرد، مجبور باشیم چشم‌ها را بگیریم... واقعا اینطوری فکر می‌کنید؟ یعنی مثلا اهل بیت اینطوری آمدند؟ امیرالمومنین اینطوری فهمیدند امیرالمومنین است؟ باید یک معیاری داشته باشید با آن چک کنید ببینید امام زمان واقعا هست یا نیست! معیاری که با آن چک کنید کجاست؟ آدم باید کتاب داشته باشد که امام را با کتاب چک کند. ثقل اکبر است؛ چون من با کتاب امام را می‌شناسم. بعد که فهمیدم امام است، همین امام برای من مفسر قرآن می‌شود و کمک می‌کند قرآن را بهتر بفهمم. ولی من اولش باید امام را از روی کتاب بودنش بفهمم!

این ماجرای جناب رجل یسعی؛ بعد قیامت می‌شود:

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾ يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

اینکه رسول در زندگی آدم‌ها جدی نیست، حسرتش به خود این آدم‌ها برمی‌گردد؛ رسول ضرر نمی‌کند. دین متضرر نمی‌شود اگر انسان دین را نخواهد. بعضی‌ها فکر می‌کنند: دین ضرر می‌کند اگر آن‌ها دین را اجرا نکنند. دین برایش مشکلی ایجاد نمی‌شود؛ نگرانش نباشید! شما متضرر می‌شوی؛ چون این سبک زندگی باعث می‌شود تو توانمندی‌هایت شکوفا نشود.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

یک عالم قوم قبل از این‌ها زندگی می‌کرد، همه‌شان هلاک شدند، قوم حاضر هم ایضا. یعنی اگر نمی‌خواهد، براساس دین زندگی نکند؛ اشکالی ندارد زندگی نکند. ظرفیت‌های وجودی‌اش از دست می‌رود؛ چون دین اساسا برای شکوفایی انسان آمده است. دین که نمی‌خواهد چیزی را زورچپان کند! دین هیچ چیزش اجباری نیست. الان شما در جامعه نماز اجباری دارید؟ روزه اجباری دارید؟ نداریم. ولی کسی در خیابان حق ندارد روزه‌خواری کند. شما روزه اجباری ندارید. روزه نمی‌خواهی بگیری، نگیر؛ ولی در خیابان نمی‌شود. چرا؟ چون یک جامعه‌ای به لحاظ مدنی تصمیم گرفته قوانین اسلام در صحن جامعه‌اش اجرا شود. در جامعه نباید وهن روزه ایجاد کنی. چه اینکه در جامعه اگر کسی وهن نماز ایجاد بکند، جرم است. نمی‌خواهی نماز بخوانی، نخوان! اما این مردم تصمیم گرفتند نماز را به عنوان یک قاعده بپذیرند، پس نباید در صحن جامعه وهنش کنی. حالا یک وقتی ممکن است بگویی: آقا من اصلا این قانون را نمی‌خواهم، این یک بحث دیگر است. این یک راه مدنی دارد. آدم‌ها بروند قوانین را عوض کنند. ولی دین هیچ چیزش اجباری نیست. شما الان در خانه‌ات نمی‌خواهی حجاب بگذاری، هرکاری دلت می‌خواهد بکن. چنان که می‌توانی روزه هم نگیری، نماز هم نخوانی، هزارتا کار دیگر هم بکنی. هرکاری دلت می‌خواهد بکن. دین اجباری نیست. اما مردمی تصمیم می‌گیرند دین را قانون مدنی خودشان بکنند. چه اینکه اگر اینجا تصمیم نمی‌گرفتند اسلام را قانون مدنی خودشان بکنند، بالاخره باید یک چیز دیگر را قانون می‌کردند دیگر! شما بروید فرانسه، مردم یک قانون دیگر را قانون کردند. پس باید آن قانون را در صحن جامعه رعایت کنند. این یک امر مدنی است که خودمان

انتخاب کردیم، ربطی به دین ندارد. ما تصمیم گرفتیم که دین را قانون مدنی کشورمان بکنیم. حالا یکی می‌گوید آقا من نخواستم؛ اشکالی ندارد، راه دارد. آدم می‌رود اقدام می‌کند. اعلام می‌کند من نمی‌خواهم. من اعتراض دارم. ولی اینکه فکر کنید دین اجباری، حجاب اجباری، نماز اجباری، روزه اجباری، حج اجباری! شما در هیچی مجبور نیستی. هرکاری دلت می‌خواهد بکنی، بکن. به سعادت خودت ربط دارد. می‌خواهی انجام بده، نمی‌خواهی انجام نده. ولی یک جامعه، اجتماع رای داده که این را اجرا کند. حرمت اجتماع را باید نگه داشت.

این موضوعات باهم قاطی می‌شود؛ خیلی مهم است که من بفهمم به چه چیزی اعتراض دارم؛ چه چیزی را می‌خواهم انجام دهم؟ وگرنه دین، همه حرفش در زندگی بلاغ است. عین یک مشاور است. می‌گوید ببین من یک نسخه فوق‌العاده برای زندگی کردن دارم. جلسات مشاوره هم رایگان است. اجری دریافت نمی‌کنم. از خوب شدن تو هم چیزی به من نمی‌رسد. پس یک ذره فکر کن! شاید موضوع این قدر جدی هست و من دغدغه تو را دارم. من مثل یک پدر و مادر هستم، دلم برای تو می‌سوزد که این حرف را می‌زنم. می‌خواهی انجام بده، نمی‌خواهی هم انجام نده. این برای سعادتت است. والسلام! حرف دین این است.

البته اگر به خود دین یا شارع مقدس بگویی: من تصمیم گرفتم زندگی اجتماعی ام را هم بر اساس دین درست کنم؛ آیا برای من نسخه ای داری؟ می‌گوید: بله، دارم! اگر خواستی در صحن جامعه اجرا کنی، من قوانینی دارم. سوره های مدنی قرآن، این طوری هستند. مثل زمان پیامبر، ما آمده ایم، بیعت کردیم و می‌خواهیم خداوند قوانین اجتماعی مان را بگوید. دین اعتقاد دارد اگر انسان زندگی اجتماعی اش را بر اساس این قواعد انجام دهد، به اوج شکوفایی می‌رسد. *يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ*. یعنی تمام ظرفیت ها شکوفا می‌شود؛ اما آدم ها باید بخواهند. چنان که پیامبر گرامی اسلام، امیر المومنین و بعد آن ها انقلاب اسلامی را خواستند. بعد پیامبر هم گفتند نمی‌خواهیم، بعد از امیرالمومنین هم گفتند نمی‌خواهیم، بعد الان هم ممکن است که بگویند نمی‌خواهیم. اگر کسی نمی‌خواهد تهش این است که بر می‌دارد؛ ولی فکر کن چه چیزی را نمی‌خواهی.

آدم ها مشکل شان این است، فقط الان به این فکر می کنند که نمی خواهند. بالاخره بی قانونی که نمی خواهی؛ جایگزینش یک قانونی می خواهی دیگر! آن قانون جایگزین چیست؟ از کجا برداشته و می آوری؟ یکی از مشکلات جدی که ما الان داریم این است که آدم ها اصلا فکر نمی کنند چه می خواهند؟ فقط می گویند این را نمی خواهیم؛ این حرف عاقلانه ای نیست. به این کار اباحه گری می گویند. تو اگر الان بگویی من این غذا رو نمی خوام، بالاخره باید یک چیزی بخوری. آن که می خوری چیست؟ شاید آن که بعدا می خواهی کوفت و زهرمار بخوری، از این خیلی بدتر باشد.

تو فکر کن به جایش چه می خواهی؟ برایش ساختار بده، نمونه های روز دنیا را ببین، دستاورد هایش را ببین. ایجابی حرف بزنیم؛ بگوییم: آقا من یک پیشنهاد دیگری دارم، من این را با این فرمول می خوام. این کار هیچ اشکال هم ندارد. بحث است دیگر، آدم می نشیند و گفت و گو می کند. این خیلی فرق می کند با این را نمی خوام؛ تو اگر قانون نگذاری اصلا انسان رشد نمی کند. این را همه ی کشور های دنیا می فهمند؛ در آفریقا هم مردم قانون دارند. اروپا با اینکه ضد دین است ولی قانون دارد. چون اجنماع با قانون جلو می رود. کلا قوانین شبکه اند. اسلام چه می گوید؟ مثل پزشک است. شما الان می روی پیش پزشک، می گوید: این قرص را روزی یکی می خوری، این چیز ها را هم نباید بخوری، این ورزش هم باید انجام بدهی و ... شما هر کدام از این ها را انجام ندهی و به او مراجعه کنی، می گوید: بسته ی من با این ها شکل می گرفت. همه ی قوانین این گونه هستند؛ هر قانون مدنی یک شبکه ای از قوانین را می سازند. نمی توانی شما دوتایش را نخواهی، این را خواهی، بعد نتیجه ی آن را انتظار داشته باشی. اگر دوتایش را برداشتی و یک چیزی گذاشتی، پس داری قانون من در آوردی خودت را اجرا می کنی. بدان قانون من در آوردی تو است، این دیگر قانون دین نیست. آدم ها وقتی نسخه ی پزشک را می خواهند، باید همه اش رو بخواهند. چون با همه ی این ها کارش جواب می دهد.

از آیه ۳۳ درباره ی آیات خدا حرف می زند:

وَأَيَّةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾
 سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾
 وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾
 وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾
 وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾
 لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾
 وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾
 وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

همه ی این آیه ها برای این است که:

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾

إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

ماجرای آیه به خاطر این بود؛ یعنی هرکدام از این آیه ها اگر قلبی بیدار بود، خودش یک انذار بود. ولی وقتی شما از کنار شب، روز، سوار کشتی شدن و... رد می‌شوی، بدون اینکه از آن دریافتی داشته باشی، خوب تو از همه ی پیام های خدا داری می‌روی دیگر و همه اش را نادیده می‌گیری.

می‌گویند فردی خانه‌ای را با یک دنیا عشق درست کرد، آجرهایش را با عشق چید، ملات‌هایش را با دقت درست کرد و... بعد به این خانه گفت: ببین خانه، دیدی من تو را با چه عشقی درست کردم؟ مبادا یک روز

بلند شوم و ببینم خراب شدی ریختی پایین! هر اتفاقی خواست بیفتد، قبلش باید به من بگویی!

خلاصه شبانه روز در این خانه زندگی می‌کرد و حواسش بود و تا یک جایی ترک می‌خورد، سریع آن را دوباره گچ کاری و رنگ می‌کرد. یک روز صبح بلند شد و دید این خانه ریخت. خیلی ناراحت شد. گفت آخر من به تو نگفتم که با چه عشقی تو را ساختم و نگه داشتیم؟ نگفتم بی‌خبر این کار را نکن؟

یک وقت خانه به زبان آمد و گفت: مرد حسابی من هرچه ترک برداشتم، تو دهانم را گل گرفتی. من داشتم به تو می‌گفتم که دارم می‌ریزم.

مثلا آدم‌ها می‌روند به خدا می‌گویند چرا یک کلامی نمی‌آید که واضح باشد؟ جوابش این است که ماه، خورشید، شب، روز، آسمان، زمین و کشتی را گذاشتیم؛ هرچه را گذاشتیم و به تو گفتیم، تو اصلا عین خیالت نیست. بعد آمدی می‌گویی که این کلام خدا چرا اینگونه است؟ من نمی‌فهمم یک چیز دیگر بیاید.

این همه حرف با تو زدم، اینقدر تو را تحریک کردم، خواستم تو را زنده کنم و انذار بدهم، این‌ها همه را نمی‌شنوی؟ بعد کلام خدا که می‌آید، می‌گویی: سخت است، من نمی‌فهمم، حوصله اش را ندارم. این همه پدیده، اول یک بار این‌ها را ببین! چرا این قدر راحت آدم‌ها از کنار آیه‌ها رد می‌شوند؟

سوال: پس حضرت ابراهیم برای چه آیه خواست؟

باید آیه اش را دقیق بخوانی؛ آیه را برای این نمی‌خواست که بدانند مرگ هست. آیه دقیق این است: «کیف تحي الموتی». می‌خواست چگونگی را ببیند. اصلا سوال نپرسید آیا بعث وجود دارد یا نه؟ گفت من یک بار می‌خواهم چگونگی بعث را ببینم. خدا هم چگونگی را به او نشان داد. خدا برگشت گفت: یعنی ایمان نداری؟

گفت: من ایمان دارم. اصل اش که معلوم است، لتطمئن القلبی، برای دیدن کیفیت، برای اینکه یک بار در تاریخ یک سندی به وجود بیاید و آدم‌ها بگویند کیفیتش را یکی دید. پس کیفیتا هم می‌شود. فارغ از این که اعتقادا می‌شد. حضرت ابراهیم کارش این بوده صحنه‌هایی را در عالم رقم بزند که یکی برای همیشه جواب سوال بشریت را داده باشد. خیلی حرفه‌ای بوده، یک جور جواب سوال در می‌آورده تا قیامت جواب همه می‌گفتند: یک بار ابراهیم این کار را کرده؛ یک بار در آتش انداختنش، یک بار بت شکسته، یک بار رفته خانه‌ی کعبه و... . حضرت ابراهیم از این نظر پیامبر بسیار بسیار ویژه و دوست داشتنی است.

بعد بحث قیامت مطرح می‌شود، یک عده اهل بهشت اند: **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾**

یک عده هم مجرم اند. مجرم یعنی پرده دری می کند، قانون را می فهمد و کنار می گذارد. دیگر قیامت وقت این حرف ها نیست. این روز تازه ارجل انسان هم به خلاف او شروع می کنند به شهادت دادن. اگر آدم ها دنبال نشانه می گشتند، همین یک نشانه برایشان بس بود:

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

نمی بینید هرچقدر سن تان بالا می رود، توانتان شروع می کند به کاسته شدن؟ این کافی نبود برای اینکه عقل تان را فعال کنید، بگویید: ای وای، ای وای! زندگی دنیا کافی نیست. نگاه کن هنوز نمردم، دارد تمام می شود. من دارم تمام می شوم. همین برای عقلانیت کافی بود که آدم ببیند هرچه سنش می رود بالا توانش از خلقش کاسته می شود. از ظرفیت اش کاسته می شود.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾ انذار برای آدم زنده است و زنده می کند.

آیات انتهایی در مورد موضوع قیامت است.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

یک دفعه در مورد ملکوت کل شی صحبت می کند که این را باید نگه داریم سوره را بخوانیم و بفهمیم چرا

آخرش اینطور می شود؟ چرا یکدفعه خدا در مورد ملکوت کل شی صحبت می کند؟

فضای کلی سوره: انسان غفلت زده ای که قلبش از حیات دارد می افتد را خدا با انواع انذار ها از فرستادن رسول، رطل یسعی، آیه، بیان قیامت و همه ی عواملی که باعث می شود یک قلب افسرده ی ناراحت گرفته بیدار بشود، می خواهد بیدار کند.

فکر نکنید فقط برای انسان کافر است. برای من و شما هم هست. برای هر جایی که من و شما احساس می کنیم این قلب مان حیات درونش نیست. احساس می کنیم زنده ایم؛ ولی زندگی مان کوفت و اینگونه است. این زندگی نیست. هر جایی انسان احساس می کند زندگی اش زندگی نیست جای سوره یاسین است.

خدا در کتابش، مجموعه ی آیات دارد، آیاتی دارد که رسولش، رطل یسعی ها، پدیده های عالم هستی و قیامت می گوید؛ با این ها آدم ها می توانند خودشان را زنده کنند.

این فضای کلی سوره ، حالا درمورد اینکه این حیات چه حیاتی است؟ انذار چگونه چیزی است؟ رجل یسعی
ها چه کسانی هستند، چقدر اهمیت دارند و چگونه می شود آدم رجل یسعی باشد؟ در جلسات بعدی ان
شاءالله صحبت می کنیم. ان شاءالله خدا همه ی سوال هایی هم که نمی توانیم بپرسیم و نمی توانیم جواب
بدهیم را به بهترین شکل جوابش را به شما بدهد.

به برکت یک صلوات بر محمد و آل محمد

اللهم صل علی محمد و آل محمد